



نواندیشی دینی و حقوق زنان

محسن کدیور

ایسن، ۸۲/۶/۱



چکیده: نویسنده ضمن مقایسه میان دو اندیشه سذنی و نواندیش، بر موقت بودن تاریخ و منسوخ بودن بسیاری از احکام زنان تأکید می‌کند. وی معتقد است در نگاه نواندیشان، عقلانی بودن، برتری نسبت به راحل‌های موجود دیگر و عادلانه بودن، سه شرط همیشگی در جاودانگی احکام می‌باشد و مرجع تشخیص و ارزیابی احکام در این سه مورد، سیره و عرف عقلای هر زمان است. به علاوه، برخلاف نگاه سنتی که احکام شرعی را به لحاظ انتساب به شارع عادلانه می‌داند، از دیدگاه نواندیش، به تبعیت از عدلیه که تعریف عدالت را مقدم بر دین و قابل ادراک با عقل انسانی می‌داند، احکام باید فی حد ذاته و فارغ از انتساب به شارع ارزیابی شود و سیره عقلا حاکم بر عدالت باشد.

بحث حقوق زنان از مباحثی است که در مورد آن بسیار سخن گفته می‌شود. و هنوز هم جای سخن فراوان دارد.

آنچه امروز با آن مواجهیم، میراث فرهنگی‌ای است که از سه فرهنگ دین اسلام، عرف ایرانی و برخی مقتضیات جهان مدرن ریشه گرفته است. بی‌شک، اگر قانون مدنی یا مجازات اسلامی یا قانون اساسی را بررسی کنیم، سهم حقوق دینی و احکام و تکالیف مذهبی در زمینه

بازتاب اندیشه ۲۷
۵۳
نواندیشی
دینی و حقوق
زنان

حقوق زنان، بسیار برجسته‌تر و پررنگ‌تر از آن دو بخش دیگر است. اگر اشکالاتی هم متوجه حقوق زنان امروز ایران می‌باشد، به نظر می‌رسد اکثریت فریب به اتفاق آنها، متوجه بخش مذهبی و دینی‌اش است. قوانین موضوعه ایران بیش از آنکه از دید نیاکان ما نوشته شده باشد، مبتنی بر حقوق سنتی دینی و احکام شرعی است. اگر اشکالاتی باشد، باید به نقد اینها پرداخت. از دیدگاه اندیشه سنتی، صورت‌ها و قالب‌های فقهی که به زنان ما رسیده است، از نوعی قداست برخوردارند. اینها همه از امور منصوص و از احکام ثابت شریعت‌اند و لذا، رعایت آنها رعایت دین خدا و شریعت پیامبر ﷺ است.

مقتضای عدالت در حقوق زنان

ما جزء طایفه عدلیه هستیم، و در بین مذاهب کلامی و اسلامی، معتقد به عدالت خداوند هستیم؛ بنابراین، مقتضای عدالت در احکام شرعی چیست؟ فرقی عدلیه با اشاعره این است که اشاعره معتقد بودند هرچه از جانب خدا نازل شود، عین عدالت است و عدالت توسط عقل انسان و بدون تشریح و تبیین الاهی و خارج از شریعت، قابل ادراک نیست. در مقابلش، عدلیه دین را به دلیل آنکه خداوند عادل است می‌پذیرند. یعنی ماقبل پذیرش دین می‌توانیم عدالت را تعریف کنیم و چون دین و خدا را آکنده از عدالت و انصاف می‌بینیم، اقدام به پذیرش این دین یعنی اسلام می‌کنیم. سرلوحه برنامه عدلیه این است که نه تنها خداوند عادل است، نه تنها اسلام به طور کلی بر محور عدالت سرشته شده است، بلکه می‌باید تک‌تک احکام اسلام نیز عادلانه باشد؛ چراکه از خداوند، فعل و حکم ظالمانه صادر نمی‌شود. اگر قرار است حکمی جاودانه باشد، باید همواره صفت عدالت را با خود داشته باشد. اگر چنین است، فارغ از اینکه توسط خدا یا رسول و یا توسط یک گوینده عادی صادر شده است، فی‌حدنفسه، باید قابل دفاع باشد.

اندیشه سنتی کاری به ارزیابی احکام شرعی، فی‌حدذاته ندارد و احکام را چون گوینده قایل و واضح عادل دارند، عادلانه می‌داند؛ چون خدا و رسولی آنرا گفته‌اند که خطا و اشتباهی نمی‌کنند. اما از دیدگاه اسلام نواندیش، بسیاری از احکام سنتی در حوزه زنان، فارغ از انتسابشان به شارع، عادلانه ارزیابی نمی‌شود؛ یعنی یک ذهن بی‌طرف، آنها را موصوف به عدالت ارزیابی نمی‌کند. دین‌داران باید به این ابهام پاسخ دهند. به طور کلی، اندیشه سنتی قائل به تساوی حقوقی زن و مرد نیست. این تفاوت‌ها صرفاً برگرفته از ذهن علما و فقها نیست و حتی در متن روایات باقی‌مانده از اولیاء دین و کلام خدا هم مستنداتش برای آن

می‌توان یافت. امروز اگر کسی می‌خواهد به تساوی حقوقی زن و مرد قائل باشد، باید توجه کند که اگر دین‌دار است، می‌باید چه انقلاب عظیم فکری در خودش ایجاد کند تا بتواند به گزاره ساده تساوی حقوقی زن و مرد برسد.

ناتوانی اجتهاد مصطلح در احقاق حقوق زنان

با ضوابط اجتهاد مصطلح نمی‌توان به تساوی حقوقی زن و مرد دست یافت. البته، این را تنها من نمی‌گویم؛ ناکامی و ناتوانی اجتهاد مصطلح حاکم بر حوزه‌ها را شاید قوی‌ترین فقهی که در عصر ما بیان کرد، مرحوم آیت‌الله خمینی بودند. ایشان به حق، بر این ضعف بنیادین فقه سنتی در عین دفاع از آن، انگشت نهادند. امروز اگر با عقل عرفی به سراغ اندیشه سنتی برویم، بسیاری از احکام را غیر عادلانه، غیر عقلایی و در مقایسه با راه‌حل‌های مشابه، مرجوح می‌یابیم.

سه ضابطه دائمی احکام شرعی

همه احکام شرعی در زمان نزول، باید سه شرط عادلانه بودن، عقلایی بودن و برتر بودن نسبت به احکام مشابه در دیگر ادیان و فرهنگ‌ها را داشته باشند. این شرط فقط برای زمان نزول نیست؛ بلکه هر حکمی که این سه شرط را داشته باشد، شرعی می‌ماند.

سنت‌گرایان می‌گویند هر چیزی که در زمان نزول عقلایی بوده است، در این زمان نیز عقلایی است. گوهرهای ناب فراوانی در متن دینمان یافت می‌شود که پیام اصیل خداوند و پیامبر اوست و فرازمان و فرامکان و جاودانه‌اند. مواردی که امروز به عنوان اشکالات اسلام مطرح می‌شود، جزء این بخش نیست و مربوط به احکامی است که متناسب به عرف زمان نزول بوده است. عرف زمان نزول هیچ قداستی ندارد؛ قداست صرفاً مختص پیام اصلی دین است. با توجه به اینکه برخی مجتهدان بزرگ معاصر مانند مرحوم آیت‌الله خمینی می‌فرمودند که مجتهد باید به عرف زمان و مکان در اجتهاد خودش توجه کند، فرض کنیم که برای آنکه پیامبر در عصر خودش اجتهاد کند، باید مقتضیات آن روز را در نظر می‌گرفت یا خیر؟ معلوم است که پیامبر به زبان عقلای عصر خود سخن گفته بود. این ما هستیم که امروز باید احکام ثابت پیامبر را از حواشی عرفی آن زمان جدا کنیم. مجتهدان ما امروز با مجموعه همه این احکام، به عنوان احکام ثابت برخورد می‌کنند. حرف نواندیشی دینی این است که همه احکامی که در کتب فقهی آمده است، احکام ثابت اسلامی نیستند و برخی از این احکام، متناسب با عرف زمان نزول وضع شده‌اند. اگر پیامبر امروز مبعوث می‌شدند، قطعاً به صورت

دیگری سخن می‌گفتند. ما باید چگونه اندیشیدنِ تفکر سنتی را درک کنیم. حرف اصلی آنها این است که آدمیان مطلقاً نمی‌توانند احکام شرعی را درک کنند. امروز وقتی این اشکالات مطرح می‌شود، زنان می‌گویند ما درک کردیم و این بخش از احکام را غیر عادلانه می‌دانیم. اگر بسیاری از ما اسلام را به این‌گونه که بلندگوهای رسمی معرفی می‌کنند می‌یافتیم، این دین را نمی‌پذیرفتیم. ما به اعتبار سنگسار و شلاق و این تبعیض‌ها نیست که اسلام را پذیرفتیم؛ به اعتبار عدل علی، رحمت محمد، بصیرت فاطمه و آزادگی زینب پذیرای اسلام شده‌ایم. امروز آنچه که ما را در دین نگه می‌دارد، همان پیام جاودانه است، نه آن عرضیات و حواشی عرفی.

در طول تاریخ اسلام، احتمالاً مسائل مختلفی مانند ضربوهن وارد اسلام شده است. آن روز زنان و دختران را می‌کشتند و با آمدن اسلام به جای کشتن، آنها را می‌زدند. اما در مورد حضرت موسی که در قرآن صحبت می‌شود، ضربوهن را به معنای رها کردن می‌گیرند، نه کشتن. به دلیل آنکه در قرآن کریم، احکام زنانی که از تمکین نافرمانی کردند و ناشزه شدند، در درجه اول، موعظه و بعد دوری کردن در بستر و در درجه سوم، کتک زدن است. ضربوهن در اینجا به معنی زدن است، نه رها کردن. مشکلی که در فهم این آیه به نظر می‌رسد این است که گذشتگان بر اساس اندیشه سنتی این‌طور استنباط کردند که یکی از مواردی که تنبیه کردن نیاز به دادگاه رفتن ندارد، همین مورد است. البته، برخی هم احتمال داده‌اند دادگاه باید رفت و بعد از حکم قاضی، مجری حکم شوهر است؛ اما این رایج نیست. اگر اثر زدن مرد روی بدن زن باقی بماند، مرد باید دیه بپردازد. اما دیدگاه دیگر این است که اگر مطلبی فقط در قرآن کریم باشد، دلالت بر جاودانه بودن آن حکم نمی‌کند. آیات تاریخی هم در قرآن کریم کم نیست، مانند مواردی که در مورد تاریخ زندگی پیامبر آمده است. ما حدود پانصد آیه در قرآن داریم که آیات الاحکام هستند و از این تعداد حدود هشتاد آیه مربوط به احکام غیرعبادی است. تردیدی نیست که این احکام، کلام خداست و بدون هیچ تغییری نازل شده و به دست ما رسیده است. تنها مسئله این است که بدانیم کدام حکم دائم است و کدام حکم متغیر. ضمناً ثابت یا متغیر دانستن حکم، در اصالت قرآنی بودن آن هیچ خللی وارد نمی‌کند. اگر این نکته پذیرفته شد، آن‌گاه اذعان می‌کنیم که این‌گونه احکام هم متناسب با زمان نزول وضع شده‌اند و تا آن شرایط وجود داشته باشد، این‌گونه احکام جاری خواهند بود. جاودانه بودن قرآن به معنی موجود بودن احکام جاودانه در آن است؛ این امر منافی باور داشتن احکام منسوخ، تاریخی و موقت نیست.

ما بلم که به دو سؤال پاسخ دهم: اولاً، اگر یک حکم تغییر پیدا کند، دامنه تغییر به همه احکام شرعی سرایت می‌کند و این سیال می‌شود؛ پس باید جلوی هرگونه تغییری ایستاد. دیگر اینکه آیا بهتر نیست فقه را کنار بگذاریم و به سراغ سیره عقلا برویم: اصل در احکام، ثابت بودن است؛ مگر اینکه به یقین احراز شود که حکمی خلاف اصل عدالت، عقلایی بودن و برتر بودن نسبت به راه‌حل‌های مشابه است. محدوده بحث بلکه احکام غیر عبادی و احکامی است که امکان درک آن برای عقل وجود دارد. در هر حال، احکام اعتقادی، ثابت هستند، مانند اعتقاد به خدا، قیامت، نبوت و مسائل عبادی مانند نماز، روزه، حج و انفاق. احکام ثابت در احکام اخلاقی نیز فراوان است؛ همچنین است در معاملات و نیز برخی احکام همانند ازدواج. تمام آنچه در دین داریم، کهنه نیست؛ ما احکام مترقی فراوانی هم داریم؛ حتی در حوزه زنان هم اگر تبعیضی در ناحیه ارث مشاهده می‌شود، با مهریه و نفقه مرتفع می‌شود. ولی موارد تبعیض به نفع مردان بیش از تبعیض به نفع زنان است. آنچه ثبات دارد، غایات عالی دین است، مانند کرامت انسان، تقوی و عدالت، و احکام تازمانی که در راه رسیدن به این غایات حرکت می‌کنند معتبرند و وقتی که به یقین اثبات شد که بر خلاف عدالت‌اند، نسخ می‌شوند. به نظر مرحوم آیت‌الله خمینی «احکام شرعی همه طریقی هستند برای بسط عدالت در جامعه». پس، احکام شرعی طریقیّت دارند، نه موضوعیت؛ یعنی طریقیّت برای رسیدن به یک غایت.

● اشاره

۱. نویسنده اختلاف اساسی عدلیه و اشاعره را در ادراک عدالت توسط عقل انسانی و عرف عقلا دانسته است؛ درحالی‌که، اختلاف اولی و آغازین عدلیه و اشاعره در این است که آیا افعال و کارها ذاتاً و در نفس‌الامر، دارای حسن و قبح هستند یا خیر. اشاعره منکر حسن و قبح ذاتی و عدلیه معتقد به آن هستند. اشاعره معتقدند هیچ فعل و عملی، در ذات خود، هیچ‌گونه مصلحت و مفسده‌ای ندارد؛ بلکه امر و نهی شارع به یک عمل موجب ایجاد مصلحت یا مفسده در آن می‌شود. اما عدلیه معتقدند افعال، صرف‌نظر از امر و نهی شارع، در ذات خود دارای مصلحت و مفسده‌اند؛ چه عقل ما این مصالح و مفاسد را درک کند، یا قادر به درک آن نباشد. سپس مسئله دیگری پدید آمد که آیا عقل انسان می‌تواند حسن و قبح ذاتی افعال را درک نماید. عدلیه معتقدند که در برخی از اعمال و امور، نه تمام افعال و احکام، عقل انسان قادر است حسن و قبح و عادلانه بودن آنها را تشخیص دهد. اما نویسنده با استناد به نظرات عدلیه مدعی است همه احکام شارع باید توسط عقلا، عادلانه

ارزیابی شود. درحالی‌که، عدلیه معتقدند هر آنچه را شارع به آن حکم نماید، قطعاً عادلانه است و در عالم ذات خود دارای مصلحت است، هرچند عقل انسان به ملاک و مصلحت نهفته در آن راه نیابد. بلی، اگر عقل انسان بتواند به مصلحت حکم دست یابد، حتماً آن مصلحت، عادلانه و مطابق عقل سلیم است. بنابراین، عدلیه معتقدند تک‌تک احکام، دارای مصلحت ذاتی‌اند؛ اما این‌طور نیست که عقل انسان بتواند تک‌تک موارد را کشف کند و از آن دفاع نماید.

۲. خلط دیگری که در کلمات نویسنده پدید آمده است، میان حکم قطعی عقل به حسن و قبح اشیا و افعال و عرف عقلاست. آنچه عدلیه در برابر اشاعره بدان اعتقاد دارد این است که عقل انسان می‌تواند مستقل از حکم شارع، حسن و قبح برخی از افعال را دریابد و این مسئله را در مبحث مستقلات عقلیه در علم اصول مورد بحث قرار داده‌اند. حجیت و اعتبار حکم عقل، به معنای حجیت و اعتبار عرف موجود در جامعه نیست. این نکته را نیز نباید فراموش کرد که اعتبار تشخیص عقل نیز در جایی است که حکم عقل به صورت قطعی و یقینی باشد، نه به صورت ظن و احتمال. متأسفانه نویسنده، عرف عقلا را جای‌گزین حکم قطعی عقل قرار داده است که هیچ‌یک از اندیشمندان عدلیه چنین مطلبی را ادعا نکرده‌اند.

۳. ظاهر عبارات نویسنده حاکی از آن است که همه احکام شارع باید توسط عرف عقلا قابل دفاع باشد. درحالی‌که، عدلیه معتقدند عقل قطعی (نه سیره و عرف عقلا) می‌تواند در برخی از موارد به ملاک افعال دست یابد و به عادلانه بودن برخی افعال حکم نماید، نه در تمام موارد.

۴. ادعای اشتباه دیگر نویسنده آن است که عدلیه معتقدند احکام شرعی می‌بایست عادلانه و قابل دفاع باشد. درحالی‌که، سخن عدلیه درباره ادراک حسن و قبح افعال، صرفاً در جایی است که شارع حکمی نکرده باشد و در آنجا عقل انسان، مصلحتی را با شناخت حکم و اینکه اجرای آن واجب است، انجام می‌دهد؛ ولی این موضوع در جایی که حکمی از سوی شارع صادر شده است، قابل طرح نیست. بلی، اگر عقل به طور قطع آن حکم را غیر عادلانه دانست، معلوم می‌شود که آن حکم از سوی شارع نیست، یا ظاهر آن مراد شارع نبوده است.

۵. هرچند نویسنده در آغاز نوشته خود ضرورت دفاع عقلی از همه احکام را مطرح ساخته است، اما در جایی از این ادعا دست برداشته و گفته است: «ادعا نکردیم همه احکام قابل فهم است؛ ولی هر جا این فهم حاصل شد و عقلاً به این نتیجه رسیدند که غیر عادلانه است، در آن صورت، این حکم، موقت و مشروط اعلام می‌شود». بنابراین، همه ادعای ایشان درباره برخی احکام است. این ادعا هرچند در اصل پذیرفتنی است، اما اثبات اینکه چه حکمی عادلانه است و چه حکمی غیر عادلانه، کار آسانی نیست و صرف اینکه عرف جامعه‌ای، حکمی را غیر عادلانه تلقی کند، نمی‌تواند دلیل بر این باشد که در عالم واقع نیز چنین است و شارع نیز با آن موافق است.

۶. نویسنده مدعی است تمام احکام باید سه ویژگی عادلانه بودن، عقلایی بودن و برتری نسبت به سایر ادیان و فرهنگ‌ها را دارا باشد. پرسش این است که ملاک عادلانه بودن، مورد تأیید عقلا بودن و برتری نسبت به دیگر احکام چیست. پاسخ نویسنده این است که همه چیز به عرف جامعه و عقلای جامعه بازمی‌گردد؛ هر آنچه را عقلا پسندیدند، عادلانه و برتر از سایر ادیان دانستند، همان حکم، قابل قبول و پذیرفتنی است و اگر حکمی را غیر عادلانه دانستند، حتی اگر در قرآن آمده باشد، منسوخ و غیر قابل قبول است. پس در نظر ایشان، همه چیز دائرمدار عرف عقلا و پسند و ناپسند جامعه است. این ادعای ایشان نتایج زیر را دربردارد:

اول اینکه ملاک جعل احکام، عرف عقلا، آن هم نه عقلای همه زمان‌ها، بلکه عقلای هر زمانی که باشد، نه دستور شارع؛ بنابراین، چه نیازی به جعل احکام از سوی شارع داریم. اگر ایشان مدعی‌اند عرف عقلا در هر زمان می‌تواند عادلانه بودن و عقلایی بودن همه احکام را تشخیص دهد، دیگر جایی برای رجوع به شرع باقی نمی‌ماند.

دوم اینکه اگر ملاک داوری نسبت به احکام، عرف عقلای هر جامعه‌ای باشد، حکمی که در گذشته ظالمانه بوده است، می‌تواند امروز عادلانه تلقی شود و در آینده نیز ممکن است ظالمانه ارزیابی شود. چرا که عادلانه و ظالمانه بودن حکم بر مدار عرف عقلا می‌گردد. یعنی احکام در ذات خود، دارای مصلحت و مفسده‌ای نیستند و در هر زمان ممکن است عادلانه و یا ظالمانه شوند و این همان دیدگاه اشاعره است که نویسنده آن را نفی و تقبیح می‌کند. تنها تفاوت نویسنده با اشاعره در این است که اشاعره معتقدند هر آنچه را شارع به آن امر کند، دارای مصلحت بوده و عادلانه است و در ذات خود خالی از مصلحت و مفسده است.

۷. نویسنده احکام ذکر شده در قرآن را به دو دسته ثابت و متغیر تقسیم می‌کند و آن دسته از احکام قرآن را که متناسب با امروز و عادلانه نیست، منسوخ می‌شمارد. اولاً، از ایشان می‌پرسیم اگر ملاک ثابت و متغیر دانستن احکام قرآن، عرف عقلای هر زمان است، دیگر چه نیازی به قرآن است. ثانیاً، با توجه به اینکه در مباحث علوم قرآن آمده است که موارد نسخ آیات قرآن کاملاً محدود و مشخص است و نسخ آیات قرآن کریم نیاز به بیان قطعی از سوی پیامبر اکرم ﷺ دارد، چگونه می‌توان به استناد عرف عقلا، آیات قرآن را نسخ نمود.

۸. صرف نظر از همه اشکالات ذکر شده بر مدعیات نویسنده، تشخیص مصادیق و مواردی از احکام که با عرف امروز ناسازگار است و عرف آن‌را غیر عادلانه می‌داند، آسان نیست. همچنین، ایشان به جز ذکر چند نمونه، معیاری در این جهت ارائه نکرده‌اند؛ گذشته از آنکه مثال‌های ذکر شده نیز غالباً محل تأمل است. چنین نیست که همه عقلا آن احکام را غیر عادلانه بدانند؛ چه کسی گفته است که عقلا سنگسار و تازیانه را نسبت به عمل زشت و شنیع زنا غیر عادلانه می‌دانند؛ کدام عاقلی، جز تفکر غربی و لیبرالیسم، احکام طلاق و دیه اسلام را غیر عادلانه می‌داند.